

تفکر و شعر و زبان در نظر هیدگر



نوشته: دکتر محمدجواد صافیان

میان نمی‌آید. در کتاب *مقدمه‌ای بر مابعدالطبیعه* (۱۹۳۵) رابطه بین وجود و زبان و رابطه زبان و حقیقت، محور اصلی تحقیق است و پس از آن نیز یعنی از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۷ همواره این رابطه مورد تأمل و پرسش قرار می‌گیرد.

هیدگر همواره به رابطه وجود و زمان توجه داشته است. حتی در یکی از اولین نوشته‌های او تحت عنوان «مقولات نزد دونس اسکاتوس» ریشه‌های این توجه را درمی‌یابیم. گرچه، در وجود و زمان به طور مشخص تری به بحث از زبان می‌پردازد از شعر سخنی به

۱. زبان در «وجود و زمان»

هیدگر در بخش پنجم وجود و زمان معنای «بودن» در را توضیح می‌دهد. در این بخش دازاین به مثابه حال (فصل ۲۹) به مثابه تفهم (فصل ۳۱) و به مثابه لوگوس یا زبان (فصل ۳۴) وصف شده است. هیدگر در آغاز فصل ۳۴ جنبه‌های ساختاری تشکیل دهنده وجود «آنجا» یعنی انکشاف در عالم - بودن را فقط حال اساسی و تفهم اساسی معرفی می‌کند ولی از لوگوس سخن نمی‌گوید، تا بتواند ویژگی این انکشاف و فتوح را در پرتو حال قابل مشاهده نماید و سپس ویژگی تفهم اولیه‌ای را که با حال پیوند دارد و بدون آن دازاین وجود ندارد، نشان دهد.

بنابراین تفهم شامل کل «بودن - در عالم» و مبتنی بر امکانات دازاین است. تفهم همیشه بر ساخت امکانات دازاین مبتنی است، زیرا تفهم فعل خاص انسان نیست، بلکه چیزی است که مؤسس بر طرح اصلی دازاین است. دازاین تا هست همواره فهمی از خویش دارد و همیشه خود را بر حسب امکانات می‌فهمد به همین جهت است که بدون تفهم دازاین وجود ندارد.

دازاین دارای این امکان است که از خود فهمی داشته باشد و به تعبیر هیدگر خود را تفسیر کند. تفسیر داشتن اطلاعاتی در مورد آنچه فهمیده می‌شود نیست، بلکه طرح امکاناتی است که در تفهم انداخته شده است.

هیدگر تفسیر را در مقابل حکم (Assertion) قرار می‌دهد. حکم عبارتست از نسبت دادن صفتی به چیزی و ایجاد رابطه بین امور. حکم تنها در زمینه آنچه قبلاً در تفهم قابل دسترسی قرار گرفته است، ممکن است و لذا فرع بر تفسیر است. ریشه تفسیر و حکم لوگوس است و لوگوس تنسيق معقولیت امور است.

آنچه در زبان تنسيق و تنظیم می‌شود معناست. معقولیت در عالم بودن، که همواره با حالی همراه است خود را به عنوان لوگوس نشان می‌دهد.

لذا حال، تفهم و لوگوس وحدتی ساختاری را تشکیل می‌دهند. زمینه و اساس معنا که در تفهم مکشوف می‌شود، در واژگان گفته می‌شود و به عبارتی تفهم همیشه در زمینه‌های معنا حرکت می‌کند. واژگان به وجود آمده‌اند تا معانی گفته شوند. واژگان آشیایی نیستند که معنایی به آنها ملحق شده باشد، بلکه وجود آنها عین آشکارکنندگی معانی است. چون معانی و زمینه‌های معانی در تفهم قابل

دسترسی هستند، واژگان مورد نیازند تا آنها را قابل درک سازند. تنسيق معنای معقولیت در «عالم بودن» در لوگوس اتفاق می‌افتد.

و اما نسبت بین حال، تفهم و لوگوس چیست؟ این سه وحدتی را تشکیل می‌دهند که بر اساس آن دازاین وجود دارد (ek-sist).

لوگوس معادل زبان نیست. لوگوس در وجود و زمان از مقومات دازاین است و زبان صرفاً راهی است که در آن لوگوس اظهار می‌شود.^۱ زبان آن چیزی است که از طریق آن لوگوس خود را به عالم مرتبط می‌کند. لوگوس از طریق زبان جنبه‌ای از عالم است و در عالم یافت می‌شود و می‌تواند مورد بحث قرار گیرد.

ارتباط داشتن مبتنی بر بودن - با است. دازاین همیشه با دیگران است و این مطلب نیاز به اثبات ندارد، دازاین در «بودن - با» خود و دیگری و عالمی را که خود و دیگری در آن است می‌فهمد. چون دازاین بودن - با است، ارتباط یعنی بیان تجربه‌ایی که دازاین همواره خود را در آن می‌یابد، ممکن است. ارتباط تنها در میان دازاین با تجربه مشترک عالم ممکن است.

دازاین خود را در ارتباط داشتن با دیگران می‌یابد. سخن، گفتن چیزی که در خارج است، نیست، بلکه نوعی مواجهه بین انسان‌هایی است که در محیط و عالم با هم برخورد می‌کنند.

در لوگوس معقولیت در عالم بودن (معقولیتی که همواره با احوال است) بر اساس معانی تنظیم می‌شود. لوگوس همین تنسيق معانی است.^۲

به این ترتیب هیدگر سوژه یا فاعل شناسایی را که واجد توانایی برای سخن گفتن است و آنچه را در خارج است با واژگان آشکار می‌کند، نقطه شروع تحلیل خود قرار نمی‌دهد. نقطه شروع تحلیل او ساختار اساسی دازاین به مثابه در «در عالم بودن» است. لوگوس از وجهه نظر این ساختار اساسی ملاحظه شده است. لوگوس چیزی نیست مگر تنسيق «در عالم بودن» انضمامی و شامل همه جنبه‌هایی است که به «در عالم بودن» متعلق است. سخن گفتن مبتنی بر وجه خاصی از «در عالم بودن» است.

هیدگر چهار جنبه در لوگوس تمیز می‌دهد: آنچه سخن راجع بدان است، آنچه در سخن گفته می‌شود،

زبان نزد هیدگر اساساً خود وجود است که درون واژگان شکل گرفته است

ارتباط به معنای خاص کلمه و آشکارگی آنچه توسط لوگوس آشکار می‌شود.^۳
این مطالب خلاصه‌ای است از آنچه هیدگر در وجود و زمان در خصوص زبان بیان می‌کند.

۲. زبان و حقیقت در «مقدمه‌ای بر مابعدالطبیعه»

در مقدمه‌ای بر مابعدالطبیعه^۴ نسبت بین وجود، زبان و حقیقت مورد تأمل قرار گرفته است. در همین تأملات است که هیدگر برای اولین بار رابطه کاملاً نزدیکی بین تفکر و شعر و بنابراین بین متفکران و شاعران درمی‌یابد و آن را به پیش آمد (ereignis) حقیقت وجود مرتبط می‌داند.

زبان نزد هیدگر اساساً خود وجود است که درون واژگان شکل گرفته است. وجود در اینجا به مثابه لوگوس تلقی شده است. به همین جهت است که وجود خود را درون موجودات آشکار و پنهان می‌کند و بدین ترتیب از حیث سلبی برخوردار است. پس در اینجا نیز حقیقت با نا حقیقت درهم آمیخته است. از این جا معلوم می‌شود که چرا سخن انسان در عین آنکه تلاش دارد حقیقت را آشکار کند، آن را می‌پوشاند و چرا انسان دائماً درون سخن نامتأصل می‌افتد.

اگر انسان بخواهد به طور اصیل سخن گوید، باید گوش به لوگوس بسپارد و سخن او متوجه لوگوس باشد. لوگوس که در لغت به معنای جمع‌کنندگی (Gatheredness) است و مجمع همه کثرات است، ریشه و اساس زبان است و زبان باید از آن نشئت گیرد. بنابراین گوش فرادادن و سخن گفتن انسان هنگامی متأصل و حقیقی است که متوجه به وجود به عنوان لوگوس باشد. تنها هنگامی که وجود در سخن آشکار شود، صدا واژگان اصیل می‌شود. الفاظ وقتی به معنای حقیقی کلمه واژه خواهند بود که آشکارکننده وجود باشند. تنها کسانی که می‌توانند به لوگوس توجه کنند، آموزگاران حقیقی واژه‌ها هستند و اینها شاعران و متفکرانند. اما زبان در خلال انکشاف وجود متحقق می‌شود و اگر زبان ماهیتاً ظهور

وجود درون واژگان (لوگوس) است، پس توجه اساسی انسان به واژگان و لغات مستلزم انس اولیه با وجود است، به نحوی که تقرب به وجود با توجه به معنای «اساس» واژگان ممکن می‌گردد و به همین جهت است که هیدگر در بسیاری از تلاش‌های خویش برای تقرب به معنا و حقیقت وجود به ایتمولوژی و فقه اللغه می‌پردازد.

زبان پیش آمد خود وجود است و از این جهت شعر است. زبان حتی به صورت اولیه شعری است که هر قومی در آن وجود را می‌سراید.

به نظر هیدگر وجود در لسان شعرا به همان تأصلی که در زبان متفکران، نمایان می‌شود، آشکار می‌گردد و لذا در طرح پرسش از وجود، شاعران بزرگ به اندازه متفکران گذشته سهیم هستند. لذا به نظر هیدگر فلسفه به شعر نزدیک‌تر است تا به علوم جدید. مع هذا شعر و تفکر عین هم نیستند. اولین متفکران غرب یعنی متفکران پیش از سقراط واجد اندیشه علمی نبودند، بلکه تفکر شان شعر اصیل بود. تفکر آناکسیمندر، پارمنیدس و هراکلیتوس البته فلسفی است ولی در عین حال شعری است اما یقیناً علمی نیست. به نظر هیدگر تفکر پیش از سقراطیان نوعی صورت شعری تفکر است که گرچه تفکری متمایز است ولی در عین حال با تفکر شعری شعرای یونان که در تراژدی یونانی متجلی است، دارای نوعی هماهنگی است.

۳. زبان و شعر در «مبدأ اثر هنری»

هر اثر هنری از آنجا که این امکان را فراهم می‌کند که ظهور حقیقت موجودات بمانی پیش آید، ماهیتاً شعر است.^۵

معنای این جمله را با توجه به تلقی هیدگر از حقیقت مسی توان دریافت. هنر تحقّق بخشیدن به فتوح (Openness) است. هنر به واسطه ماهیت شعری که واجد است امکان می‌دهد که در میان موجودات فضای بازی گشوده شود که در آن موجودات از امور معمولی متفاوت و متمایز گردند.^۶

هیدگر عبارت «امکان پیش آمدن دادن» را به جای «وضع کردن» یا «خلق کردن» به کار می‌برد، زیرا به نظر او رسیدن به فضای باز صرفاً نیل انسان به چیزی نیست، بلکه انسان تنها آنچه را از سوی وجود فرستاده می‌شود، دریافت می‌کند و می‌تواند خود را در آن بازنگهدارد یا آنکه خود را بر آن ببندد.

هنر ذاتاً امکانی است برای باز شدن (مفتوح بودن) و برای مواجه شدن. عامل شعری اصیل هنر تغییر فتوحی

اگر انسان بخواهد به طور اصیل سخن گوید، باید گوش به لوگوس بسپارد و سخن او متوجه لوگوس باشد. لوگوس که در لغت به معنای جمع‌کنندگی (Gatheredness) است و مجمع همه کثرات است، ریشه و اساس زبان است و زبان باید از آن نشئت گیرد

است که به واسطه آن وجود می‌تواند خود را نشان دهد و ظاهر سازد. هیدگر در آثار اخیر خویش به جای واژه فتوح (Openness) و واژه نامستوری (Unconcealment) را به کار می‌برد.

تأثیر اثر هنری بر اثر بودن آن مبتنی نیست، این تأثیر بر تحولی در نامستوری موجودات که از طریق اثر پیش می‌آید مبتنی است و این به معنای تحولی است در نامستوری وجود^۷. وجود به معنای وجود داشتن (Beingness) و یا چگونگی در دسترس قرار گرفتن موجودات، بر نامستوری مبتنی است. آنچه در شعر پیش می‌آید، جعل وقایع و حوادث نیست که به تخیل شعری نسبت داده شود، بلکه فتوحی است که آن موجود پدیدار می‌شود، خود را نشان می‌دهد.

تحول در اینجا به معنای طرح آشکار کننده (Clearing Project) است، طرحی که در آن آشکاری (فتوح) در انداخته می‌شود. هیدگر در آثار بعدی‌اش طرح در انداختن را نه به دازاین بلکه به خود وجود نسبت می‌دهد. تعبیر امکان پیش - آمدن دادن که قبلاً نقل شد نیز به همین مطلب اشاره دارد. آنچه شعر به عنوان طرح آشکار کننده، در طریق نامستوری آشکار می‌کند و در شکاف صورت طرح می‌افکند، فضای بازی است که اجازه می‌دهد نامستوری در چنان راهی پیش آید که در میان موجودات، فضای باز موجودات را بدرخشاند و آشکار کند^۸.

اگر آنچه در شعر سروده می‌شود فتوح است و اگر شعر ماهیت هنر است، تحویل همه هنرها به شعر به معنای موسع کلمه قابل فهم خواهد بود. هیدگر شعر را در اینجا شرط اساسی هر هنری حتی هنر زبان می‌داند و آشکار است که منظور او شعر به معنای خاص کلمه یعنی آنچه با وزن و قافیه سروده می‌شود و یا کلام مختل نیست.

هیدگر این نظر را که زبان موجوداتی را که قبلاً آشکار شده‌اند بیان می‌کند، مردود می‌داند. انسان با نامیدن یک موجود آن را ظاهر می‌سازد که اگر نامیدن نبود، فتوحی نیز

نبود. شعر بودن هنر را با توجه به مطلب نامیدن بهتر می‌توان فهمید. موجودات از طریق نامیدن به عنوان موجودات در دسترس قرار می‌گیرند. شرط ضروری مورد ملاحظه قرار گرفتن و قابل استفاده شدن موجودات و به عبارتی نابوشیدگی وجود آنها، همان نامستوری است. البته این گونه نیست که گویی موجودات قبلاً در جایی مخفی حاضرند و با نامیدن از مخفی‌گاه بیرون می‌آیند، بلکه نامستوری به معنای داخل شدن درون وجود و به منصف ظهور رسیدن است. موجودات به عنوان موجود از طریق نامستوری برای انسان وجود دارند. موجود، درون طرح عالم کامل می‌شود.

به همان طریقی که این امر واقع می‌شود تاریخ ملتی خاص پیش می‌آید و ماهیتش متحقق می‌گردد. زبان به معنای اصیل کلمه شعر است. چون زبان حادثه‌ای است که در آن برای اولین بار موجودات به عنوان موجود برای انسان مکشوف می‌شوند.

نسبت بین زبان و شعر چیست؟ برای آنکه شعر ممکن شود، انسان باید در قلمرو زبان حرکت کند، یعنی باید موجود را از طریق زبان بر خود باز نگه دارد. در این قلمرو شعر وضع و مقام مقدمی دارد. شعر موجود را منکشف و آشکار می‌کند.

ماهیت هنر: شعر است و ماهیت شعر بر حقیقت مبتنی است، یعنی مبتنی بر روشنگاهی است که در آن وجود پیش می‌آید. در هنر شیوه‌ای پیش می‌آید که در آن شیوه حقیقت به طور تاریخی متحقق می‌شود. هنر به عنوان امری تاریخی محافظت خلاق حقیقت در اثر هنری است. وقتی هنر پیش می‌آید، ملتی دوره جدیدی را در تاریخ خویش آغاز می‌کند.

۴. «هولدرلین و ماهیت شعر»^۹

هیدگر هولدرلین را بزرگ‌ترین شاعر می‌داند. چون او ماهیت شعر را سروده است. هیدگر پنج عبارت از هولدرلین نقل و تفسیر می‌کند و به زعم او با این پنج عبارت ماهیت شعر و شاعری آشکار می‌شود.

وجود دارد.

تنها آنجا که عالمی تحقق دارد تاریخ وجود دارد... زبان ابزاری نیست که در اختیار انسان باشد، بلکه حادثه‌ای است که عالی‌ترین امکان وجود انسان را آشکار می‌کند؛ به این ترتیب هیدگر ادراک عامیانه از زبان را به عنوان وسیله ارتباط رد می‌کند و زبان را حادثه اساسی وجود انسان معرفی می‌کند. در جمله سوم زبان به عنوان هم‌زبانی و گفتگویی که در آن انسان به سخن ایزدان گوش می‌سپارد و عالمی ظهور می‌کند، تلقی شده است. گفتن و شنیدن هم‌ردیف یکدیگرند. همچنین نامیدن ایزدان و ظهور عالم نیز با زبان هم‌ردیف است. تنها هنگامی نامیدن ایزدان ممکن است که آنها خود را به ما نشان دهند. شاعران که استادان ملک سخن‌اند، هم‌زبانی و لذا نامیدن چیزها و ایزدان را برعهده دارند.

در تفسیر جمله چهارم هیدگر می‌گوید: شعر توسط واژه و در آن بنا نهاده می‌شود. آنچه بنا می‌شود فضای باز است. در این فضای باز آنچه هست حفظ می‌شود و آشکار می‌گردد. وجود باید آشکار شود تا موجودات ظاهر شوند و وجود همان فتوح و باز بودن فضای مفتوح (باز) است انسان به وجود نیازمند است و وجود به انسان مشتاق. به همین معناست که هولدرلین می‌گوید امور آسمانی به شاعر واگذار شده است تا از آن مراقبت و محافظت نماید. شاعر با واژگان آنچه را که هست می‌نامد و به همین معنا شعر بنیان‌گذاری هستی است توسط واژه. سخن شاعر بنیان‌گذار است، با سخن شاعر هستی انسان بنا نهاده می‌شود شعر آنچه را که مفتوح است ممکن می‌سازد و در عین حال زبان را ممکن می‌کند. ماهیت زبان را باید از طریق ماهیت شعر فهمید. به همین جهت است که هیدگر شعر را زبان اصلی (Original) یعنی آنچه در ریشه بن زبان است می‌نامد. البته شعر در اینجا به مثابه انکشاف نامستوری مورد نظر است نه فن شاعری.

چرا ماهیت زبان را از طریق شعر می‌توان فهمید؟ اساس دازاین انسان هم‌زبانی است؟ شاعران واسطه بین ایزدان و انسان‌ها هستند. کار شاعران بنا نهادن وجود انسان‌هاست و این کار ضروری‌ترین مشاغل است. شاعران ایزدان را می‌نامند و این کار تنها به این جهت عملی است که ایزدان خود متمایل‌اند که از طریق نشانه‌ها و آیات خویش توسط شاعران بر یک قوم شناخته شوند. از طرف دیگر شاعران به هر حال به اساطیر قوم خویش متکی هستند و لذا وظیفه توضیح آنها را برعهده دارند. هیدگر تعریف هولدرلین از ماهیت شعر را تعریفی تاریخی می‌داند این

۱. شعر بی‌ضررترین اشتغالات است.
۲. زبان به عنوان خطرناک‌ترین موهبت به انسان بخشیده شده است... تا اینکه چستی خود را بیازماید.
۳. از آن زمان که ما هم‌زبانی بوده‌ایم و توانسته‌ایم به یکدیگر گوش فرادهمیم، چیزهای زیادی را آزموده و بسیاری از امور آسمانی را نامیده‌ایم. از آن زمان که ما هم‌زبانی بوده‌ایم و می‌توانیم به یکدیگر گوش فرادهمیم.
۴. اما آنچه باقی است توسط شاعر بنا نهاده شده است.
۵. باکمال شایستگی و شاعرانه انسان بر زمین سکنی گزید.

هیدگر در توضیح جمله دوم می‌گوید: برای آنکه تاریخ ممکن شود، زبان به انسان داده شده است^{۱۰}. با زبان و در زبان است که انسان می‌تواند خود و کیستی خود را بیازماید. در زبان عالم قوام می‌یابد. هیدگر رابطه بین زبان و مفتوح بودن را اینگونه توضیح می‌دهد: تنها به فضل زبان است که انسان بر آنچه هست باز است. انسان بدون زبان هیچ‌گونه تجربه‌ای از موجودات و وجود نخواهد داشت و هیچ قلمرو بازی که در آن همه افعال و تعهدات انسان قرار داشته باشد، وجود نخواهد داشت البته زبان خطرناک‌ترین دارایی انسان است. این خطر را هیدگر تهدید وجود توسط موجود می‌داند^{۱۱}.

علاوه بر این خطرناک بودن زبان می‌تواند به این معنا باشد که خود را از انقیاد به هر امر اصیلی بی‌نیاز بیند و آزاد و رها باشد. زبان همچنین می‌تواند عامیانه‌ترین امور باشد. زبان می‌تواند اسیر توهم و موجب آن باشد و به جای آشکار کردن موجودات آنها را بپوشاند. زبان صرف وسیله‌ای که انسان‌ها واجد آن باشند نیست. برعکس تنها زبان است که به انسان امکان ایستادن در فتوح وجود را می‌بخشد. تنها تا آنجا که زبان هست، عالمی هست، یعنی محیط متحول تصمیم و کار، فعالیت و مسئولیت و نیز بوالهوسی و سر و صدا و زوال و ابهام

هیدگر ادراک عامیانه از زبان به عنوان وسیله ارتباط را رد می‌کند و زبان را حادثه اساسی وجود انسان معرفی می‌کند

تفاوت‌های بین شعر و تفکر نیز تأکید می‌کند. شاعر امر قدسی را می‌نامد، در حالی که متفکر به وجود می‌اندیشد. شعر جریانی است که در آن وجود به عنوان امر قدسی خود را در پیامی به شاعر می‌نمایاند. شاعر باید با تنسیق یا صورت‌بندی این پیام در واژگان، به آن پاسخ گوید. پیامی که از سوی امر قدسی به شاعر می‌رسد نوعی حوالت است که در این پیام امر قدسی خود را آشکار می‌کند و پنهان می‌نماید و لذا رازآمیز است. پاسخ شاعر به این پیام واجد ویژگی تذکر (Re-collection) است. وجود به مثابه امر قدسی بر شاعر غلبه می‌کند. امر قدسی شعر اصیلی است که شاعر آن را با واژگان می‌سراید. شاعر با سرایش امر قدسی سکونت شاعرانه انسان‌ها بر زمین را ممکن می‌گرداند. آنگاه که امر قدسی بر شاعر متجلی می‌شود و آنگاه که او به این تجلی پاسخ می‌گوید، تاریخ یک قوم آغاز می‌شود. تاریخ یک قوم یا ملت با نسبتی که با امر قدسی برقرار می‌شود، شروع می‌گردد. پس شاعر، تاریخ یک قوم را بنا می‌کند. شاعر زمینه‌ای شاعرانه تهید می‌کند که در آن زمینه یک قوم تاریخی سکونت می‌کند. هیدگر که در سایر نوشته‌های خود وجود را بر حسب نور توضیح می‌دهد و از نور وجود سخن می‌گوید، در اینجا به وجود ویژگی بهجت (clad-some) را نسبت می‌دهد. بهجت نه تنها به نورانیته که متعلق به نور است، بلکه به صفا و آرامش و حتی به نور دل که آن را به حال بسط و سرور مرتبط می‌دانیم، نیز اشاره دارد. منشأ سرور یعنی بهجت، شادمانی عظیمی است.

بهجت که آمیزه نور و سرور است، شکوه مهربانی را به وطن می‌رساند و به سرگشته‌ایی که به پناهگاه رسیده است، خوش آمد می‌گوید و اشیاء را با نشاط حضورشان می‌گشاید و بر وضعیت انسان‌ها نور می‌افشاند تا بتواند، بر هر آنچه در محیط شهرها و خانه‌هایشان اصیل است، مفتوح باشد.

تعریف وابسته به دوره تاریخی خاصی است، نه تعریفی بیرون از تاریخ، زیرا اگرستانس انسان تاریخی است، تعریف هولدرلین از ماهیت شعر در تاریخی صادق است که در آن ایزدان گذشته گریخته‌اند و زمان زمان انتظار ظهور خداوند است. این زمان زمانه عسرت است که نشان از به پایان رسیدن عصر متافیزیک دارد. بنابراین هیدگر در رساله هولدرلین و ماهیت شعر، شعر را بنایی می‌خواند که توسط واژه و در آن گذاشته می‌شود. وجود در شعر گشوده می‌شود تا موجودات بتوانند به نحوی اصیل ظاهر شوند. با نامیدن شاعر است که اساس ایزدان و ماهیت اشیاء گذاشته می‌شود. شعر در زبان سروده می‌شود و لذا ماهیت زبان را باید از طریق ماهیت شعر شناخت. شعر سخنی است که همه آنچه را می‌توانیم در زبان روزمره خویش مورد بحث و نظر قرار دهیم، درون فضای باز می‌آورد. پس شعر زبان را ممکن می‌سازد. شعر زبان اصلی هر قوم و ملت تاریخی است. ماهیت شعر بین نشانه‌های ایزدان و صدای آن قوم پیوند ایجاد می‌کند. بنابراین شاعر بین ایزدان و مردم قرار دارد. او واسطه است، واسطه ایزدان و آدمیان در این واسطه برای اولین بار تعیین می‌شود که انسان کیست و زندگی خود را در کجا قرار می‌دهد. با توجه به نسبتی که هیدگر بین شعر و هنر قایل است، آنچه در اینجا راجع به شعر می‌گوید در مورد همه هنرها صادق است.

۵. «شعر و ساحت قدس»

در مقاله‌های: As when on a festal Days, home coming, Re-collection ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۳ نوشته شده است، هیدگر بر ماهیت شعر و وظیفه شاعر تأمل می‌کند.^{۱۲}

در این رساله‌ها ویژگی‌هایی به شعر نسبت داده شده است که در مقالات و نوشته‌ها و دروس دیگر به تفکر نسبت داده شده است. البته هیدگر در عین حال بر

شاعر برای آنکه در مبدأ سکنی گزیند باید سفری را از خانه به مبدأ و از مبدأ به خانه انجام دهد تا عاقبت معلومش شود که سکنی گزیدن در خانه همان قرب مبدأ است.

یکی از جنبه ذات نشان وجود (صلا و سلام) به شاعر و دیگر از جنبه ذات پاسخی که شاعر باید به این سلام بدهد.

و اما رابطه وجود و شاعر: تجلیات وجود همواره متناهی است، لذا وجود در پس حجاب‌های خویش که همان موجودات هستند پنهان می‌شود و آنها را ظهور می‌بخشد. پس وجود با تجلی خود پنهان می‌شود. این آشکاری در عین پنهانی را هیدگر راز وجود می‌نامد. حال اگر وظیفه شاعر صورت دادن به وجود درون واژه‌هاست، لازمه این امر آن است که درکی از وجود به شاعر بخشیده شده باشد، اما چون وجود به واسطه راز آمیز بودن مفضل است، شاعر باید برای به کار بردن امتیاز ویژه‌ای که دارد تحت تعلیم قرار گیرد. تعلیمی که به بینونت هستی شناختی مرتبط است. این تعلیم سه مرحله دارد: در آغاز گرچه به شاعر موهبت داشتن ارتباط خاص با وجود بخشیده شده است، با این حال هنوز به ساحت موجود بینانه موجودات اشتغال دارد، لذا باید خود وجود را بیازماید، سپس به دوره کمال (maturity) خویش که رسید درک خود را از وجود با به روشنی آوردن ساحت وجود در موجوداتی که در مورد آنها می‌سراید، درون واژگان می‌آورد. بنابراین شاعر امر قدسی را درون شعر می‌سراید.

در این مقاله‌ها وجود که همان امر قدسی است که در شعر سروده می‌شود، منشأ لحاظ شده است. سرزمین حقیقی خود شاعر جایی است که این منشأ در آنجا یافت می‌شود. مشخصه اصلی این سرزمین قرب آن به منشأ است و نه چیز دیگر. شاعر برای آنکه در مبدأ سکنی گزیند باید سفری را از خانه به مبدأ و از مبدأ به خانه انجام دهد تا عاقبت معلومش شود که سکنی گزیدن در خانه همان قرب مبدأ است. این سفر سه مرحله دارد:

مرحله اول: شاعر در جوانی به منشأ و مبدأ تقرب می‌یابد، بدون اینکه آن را به عنوان مبدأ بشناسد، با امور

در پرتو این بهجت، ذات موجودات (انسان و اشیاء) به سلامت محافظت می‌شود. منشأ نهایی قدرت محافظی که وجود موجودات را حفظ می‌کند، همان چیزی است که بهجت را مقدس می‌سازد. بهجت همان امر قدسی است. امر قدسی در اینجا به تفسیر هیدگر، نه ایزدان است و نه انسان‌ها، بلکه امری است که وجود همه آنها را محافظت می‌کند و ساحتی را می‌گشاید که در آن ایزدان و انسان‌ها به حضور می‌رسند. امر قدسی ناموسی است، متفاوت از قوانین انسانی که شاعر آن را در کلمات و واژگان می‌سراید. شاعر یک نیمه ایزد (half-god) است، به این معنا که واجد موهبت خاصی است که به واسطه آن از یک انسان معمولی بالاتر و از خداوند پایین‌تر است، زیرا در ساختی بین انسانیت معمولی و الوهیت سکونت دارد. به واسطه این موهبت است که شاعر بر امر قدسی که خود را به مثابه فضایی باز می‌گشاید، گشوده است. به فضل موهبت تقرب به امر قدسی است که شاعر واسطه بین ایزدان و آدمیان می‌شود. این واسطگی مبتنی است بر واسطه بودن بین موجودات و وجود.

ندای شاعر هنگامی که امر قدسی با وجود شاعرانه (poetic being) به او صلا می‌دهد، باید به امر قدسی برسد. این ندا به صورت شعر است، اما این شعر قبلاً در خود امر قدسی صورت‌بندی شده است و شاعر تنها آن را با واژگان بیان می‌کند. رساندن این ندا نیز به نوبه خود صلابی است که از آن می‌توان به محافظت درون آشکاری، تذکر و یادآوری، وقت و حال آرامش، نوعی سکونت در فضای بازی که امر مقدس می‌گشاید، تعبیر کرد.

این صلا و درود نوعی طاعت امر قدسی است، آمادگی‌ایی که به فرمان امر قدسی پاسخ می‌گوید و الزامی است به حوالت شاعرانه تا امر قدسی را متجلی سازد. در یک کلمه این درود را می‌توان پاسخ دازاین به وجود نامید. ذات شعر را می‌توان از دو جنبه مورد معاینه قرار داد:

واقع در اطراف خویش آشناست بدون اینکه قرب آنها را به وجود به مثابه مبدأ احساس کند. البته او نوعی آگاهی از وجود دارد. او از آنجا که واجد روحی شاعرانه است از ابتدا بر فضای باز گشوده است، اما این آگاهی مبهم به عبارتی مقابل هستی شناختی است و البته از این باب بر او حرجی نیست.

مبدأ تنها از طریق موجوداتی که از آن ناشی می‌شوند، در حالی که خود را در مستوری می‌کشد، شناخته می‌شود. شاعر در صداقت و سادگی جوانیش در تاریکی از مبدأ آگاه می‌شود و می‌خواهد به راز آن نفوذ کند و بر موجوداتی که اطراف او هستند غلبه نماید به این امید که با این موجودات بتواند اشتیاق مبهمش را ارضاء کند. اما همه این کارها بیهوده است زیرا هر چه بیشتر می‌خواهد به وجود متمسک شود، وجود بیشتر از دست او می‌گریزد. او به عدم کفایت محکوم است. در این زمان از بینونت موجودات و مبدأ آنها (غیریت هستی شناختی) غافل است، اما چون جهت غفلت او بیشتر خصلت مستوری ذاتی خود وجود است تا جهالت او، بهتر است بگوییم وجود به او پشت کرده تا اینکه بگوییم او از وجود غفلت کرده است. در این حال شاعر چه می‌تواند بکند؟ او باید تنها به طلب و اشتیاق درون خویش امیدوار باشد. روح شاعرانه که همچنان بر فضای باز گشوده است، علی‌رغم این غفلت به منشأ متوجه است، به طوری که همین توجه، اراده ترک خانه را در او بیدار می‌کند تا به جستجوی چیزی بپردازد که می‌تواند او را به آنچه از خیدش در خانه به او نزدیک‌تر است یعنی قرب به مستوری ذاتی مبدأ برساند.

هیدگر به مقایسه‌ای بین شاعر آسمانی (هولدرلین) و شاعران یونان می‌پردازد: هر دو از موهبتی متناسب با خویش برخوردارند. موهبت شاعران یونان آتش آسمانی، یعنی در معرض وجود قرار گرفتن (exposure to Being) بود در حالی که موهبت شاعران آلمان وضوح و روشنی و آشکارگی بود (clarity of exposition) یعنی موهبت آنها قدرت سنجدن، سازمان بخشی، شاکله بندی و تقسیم و به ضبط درآوردن موضوع شعر بود.

هر دو ضعف‌هایی داشتند. یونانیان خطر شکست در توانایی به جنگ آوردن آتش را به صورتی منضبط به عهده گرفتند ولی شاعر آلمانی غفلت کامل از آتش و اشتغال به ساخت موجود بی‌نانه شعر را پذیرفت. البته کمال مطلوب آن است که تعادل کاملی بین آتش و صورت پدید آید زیرا تنها در این صورت است که هر کدام جایگاه خود را می‌یابند و شاعر هر سرزمینی با آزادی کامل می‌تواند آنچه

مناسب حال اوست را به کار برد. هم یونانیان و هم آلمانی‌ها باید چیزی بیگانه از مزاج و طبع اصلی خود فرا گیرند.

یونانیان موفق شدند و این موفقیت به سبب بزرگی آنها بود. شاعر آلمانی که استاد صورت است، تنها هنگامی موفق خواهد شد که آتش آسمانی را که یونانیان به خوبی می‌شناختند، بیازماید. برای این کار باید شهامت ترک وطن مألوف را داشته باشد تا پس از این سفر به واسطه آن بتواند به خانه بازگردد و سرانجام در آنجا به نحو شایسته و اصیل «درخانه» باشد.^{۱۳}

بدون شک بازگشت به خانه (home-coming) و سکنی‌گزیدن (becoming at home) در جوار مبدأ جز با سفر ناممکن است. سفر شرط بازگشت به خانه است و سفر از همان آغاز نوعی بازگشت است، زیرا تنها در این سفر است که شاعر می‌آموزد که چگونه خود را متاصل سازد.

بدین ترتیب وجود به جهت در حجاب بودن ذاتیش موجب سقوط و هبوط شاعر (fallen-ness) و از طرف دیگر موجب سفر شاعر می‌گردد تا بدین وسیله بر این سقوط غلبه کند.

مرحله دوم: شاعر برای شناخت مبدأ به عنوان مبدأ باید جریانات منشأ را تا دریا دنبال کند، در آنجاست که برای اولین بار وفور و سرشاری آن را می‌یابد. مبدأ تنها هنگامی امری سرشار و وافر می‌شود که به مثابه مبدأ آزموده شود. شاعر (هولدرلین) برای تقدیر خاک اصلی خویش به عنوان موطن خود چون به مبدأ نزدیک است، باید ابتدا سرزمین یونان را بشناسد و در آنجا به آتش وجود بسوزد و وجود راهنمای اوست و هر چه بر او پیش می‌آید به جهت انس او با خانه است، که به او کمک می‌کند، بیش از پیش آنچه را با ذاتش مناسبت دارد بفهمد.

نهایتاً آتش آسمانی به او اجازه می‌دهد بفهمد که اگر سرزمین اصلی خانه است، باید آتش را به دنبال خود ببرد.

باید توجه داشت که در اینجا وجودی را تجربه کرده‌ایم که مقهور خود وجود و متعین توسط خود وجود است و شاعر تنها تابع آن است. از طرف دیگر این واقعیت که شاعر غالباً به واسطه آتش سوخته می‌شود اشاره به آن دارد که شاعر فقط در معرض وجود نیست بلکه باید به سایه وطن که برد و سلام است بازگردد، سایه‌ای که هموار موجوداتی است که حدشان وجود را تلطیف می‌کند و شاعر را از گرمای سوزان آن محافظت می‌نماید.^{۱۴}

مرحله سوم: سفر به خودی خود شاعر را به بلوغ و کمال نمی‌رساند بلکه بازگشت به خانه او را به حد کمال می‌رساند. آنچه در خلال سفر می‌جست در خانه بود، اما اکنون آن را درک می‌کند. اکنون شاعر درمی‌یابد که اگر در سفر، وقتی دیگر به مبدأ خویش نزدیک نبود، از آتش وجود مشتعل بود ولی در عین حال این آتش را تجربه نمی‌کرد، حتی موهبت ذاتی او برای در معرض وجود قرار گرفتن کارساز نمی‌بود. شاعر تنها هنگامی که آن امر بیگانه یعنی آتش را تجربه کند، به بلوغ شعری خویش می‌رسد. در خانه سکنی گزیدن شاعر به چه معناست؟ سکنی گزیدن او به معنای در خانه‌ای زندگی کردن نیست. سکنی گزیدن یعنی به مقام قرب مبدأ رسیدن و متابعت او کردن و چون مبدأ ضرورتاً محبوب و در پرده است و بنابراین دائماً رهن و مضل (erasive) است، شاعر هرگز نمی‌تواند به آنجا برسد، بلکه هر چه بدان نزدیکتر می‌شود، ذاتاً از او دور باقی می‌ماند.

این راز وجود است و شاعر که نمی‌تواند مبدأ را بی‌واسطه تجربه کند به حال هیبت می‌افتد. بنابراین وجود «دور» است زیرا یک «موجود» نیست و هرگز نمی‌تواند فی‌نفسه توسط دازاین در اختیار گرفته شود. زیرا وجود به عنوان مبدأ «بدان پایه دور می‌ماند که حجابی ذاتی بدان تعلق دارد...»^{۱۵}. در عین حال وجود نزدیک است زیرا وجود است که به واسطه آن موجودات نزدیک هستند و به عنوان مبدأ هر قریبی، به انسان از هر امر نزدیکی حتی از خودش به او نزدیک‌تر است. قرب و بعد وجود به راز وجود مرتبط است.

نسبت شاعر با وجود با تذکر (Re-collection = Andenken) برقرار می‌شود. تذکر «تفکر برگزیده» است. اما این بدان معنا نیست که تذکر، تفکر بر چیزی است که قبلاً بوده است و دیگر وجود ندارد و با یادآوری آن را صرفاً در خاطر خویش حاضر می‌سازیم. برعکس تذکر باید بر حسب ساحات سه گانه زمان یعنی گذشته، آینده و حال ادراک شود نه بر حسب گذشته صرف. گذشته‌ای که شاعر باید بر آن تفکر کند تا در قرب مبدأ



تاریخ یک قوم به چه معناست؟ هیدگر با نظر به ریشه لغوی لفظ تاریخ در زبان آلمانی تاریخ را بخشش وجود (Geschichte) می‌داند. این بخشش در عین حال حوالت یک قوم است که توسط متفکران آن قوم پایه‌گذاری شده است.

است که به سوی او پیش می‌آید یعنی آینده و برعکس، تفکر بر آنچه پیش می‌آید تفکر بر گذشته است. وظیفه شاعر هم تفکر بر آنچه می‌آید و هم تفکر بر گذشته است یا به عبارت دیگر وظیفه او تفکر بر خود امر قدسی است که وحدت هر دوست.

هیدگر در خصوص گذشته و آینده شاعر سخن می‌گوید ولی چیزی به صراحت در مورد حال او نمی‌گوید. برخی مفسران دلیل این امر را آن دانسته‌اند که با توضیحات در خصوص گذشته و آینده، حال نیز به راحتی فهمیده خواهد شد.^{۱۹}

وقتی امر قدسی به مثابه شعر اولیه به سوی شاعری که در وجود شعری خویش مورد خطاب سلام خود امر قدسی قرار گرفته بوده است، به پیش می‌آید (آینده)، وظیفه شاعر حاضر گرداندن امر قدسی در سروده خویش است. شاعر این امر را به واسطه آنکه در خانه در قرب مبدأ است انجام می‌دهد. شعر که شامل تفکر بر گذشته است، همان گونه که ملاحظه شد شامل سه وجه گذشته، حال و آینده است و لذا جریانی است زمانی. زمان بنیان تاریخ است و بنابراین شعر همان قدر که زمانی است تاریخی نیز هست. قانونی نیز بر این سبب است که کارکرد شعری حاکم است که اقتضاء می‌کند شاعر سفر کند تا آنچه را نسبت به وضع معمولی او بیگانه است تجربه کند، تادر بازگشت به وطن بیاموزد که بر اساس این تجربه در خانه باشد. این قانون، قانون حیث تاریخی (historicity) است.

منشأ نهایی حیث تاریخی شاعر و تاریخ او چیست؟ این منشأ خود مبدأ امر قدسی است که به او در روز فرخنده تولد او صلا داده است و استعداد شاعرانه او را شکوفا کرده است تا وجود را در واژگان ادا کند. وقتی شاعر به وظیفه خویش عمل می‌کند و اجازه می‌دهد وجود به مثابه اساس ظهور کند، بدین وسیله تاریخ خویش را بنا می‌نهد. اما او این کار را صرفاً برای خود انجام نمی‌دهد

باقی بماند، گذشته‌ای است که همچنان استمرار دارد. گذشته همان تجربه آتش آسمانی (وجود) است که شاعر در سفرش به سرزمین‌های بیگانه آزموده است. این تجربه، با تفکر بر آن برای شاعر همانند هنگامی که آن را تجربه کرده است، زنده می‌ماند.

تفکر بر گذشته نوعی سلام و صلاست^{۱۶}. سلام کردن نوعی تسلیم سلام‌کننده به مخاطب است. سلام‌کننده سلام می‌کند تا بگوید او کاملاً با مخاطب سلام خویش متفاوت است. او اجازه می‌دهد که مخاطب سلام در پرتو ماهیت خاص خویش بدرخشد و اصالت خویش را آشکار کند.

در مقابل، آنکه مخاطب سلام واقع شده است نیز به نوبه خود به سلام‌کننده سلام می‌دهد. حال اگر شاعر با تفکر بر گذشته به گذشته توجه کند (به آن سلام دهد)، همین اتفاق خواهد افتاد. وقتی شاعر بر گذشته می‌اندیشد، گذشته در اندیشه او جریان خواهد یافت و تار و پود تفکر او را شکل خواهد داد و اما اگر آنچه گذشته است همچنان در تفکر شاعر بر روی آن به حضور آید، این امر (گذشته) همچنان که بوده است، پیش می‌آید و لذا گذشته‌ای باقی است و به همین جهت به آینده تعلق دارد. این آینده که با تفکر شاعر برگزیده برای او حاصل می‌شود، ظهور امر قدسی (وجود) است. امر قدسی، گذشته شاعر است زیرا به سبب سلام او به شاعر است که شاعر به عنوان شاعر پیدایش یافته است و امروز نیز هست. به عبارت دیگر نور قدسی است که به واسطه سفر شاعر به سرزمین‌های بیگانه به او بخشیده شده است، چنان که این موهبت همچنان در سلام شاعر به گذشته حضور دارد.^{۱۷} امر قدسی همچنین آینده شاعر نیز هست، زیرا در آن روز مبارک که به او حوالت شاعرانه‌اش را دادند بود که فضای باز (The open) بر او درخشید و آنچه باید در واژه بسراید یعنی امر قدسی به سوی او می‌آمد.^{۱۸} بدین ترتیب تفکر شاعر بر گذشته تفکر آن چیزی

ممکن است ما چیزی در مورد نسبت بین فلسفه و شعر بدانیم، اما چیزی راجع به هم‌سخنی بین شاعر و متفکر که در نزدیک یکدیگر بر کوه‌هایی دور از همگان سکنی دارند، ندانیم

نظر قرار داده است. از آنجا که حقیقت زبان نزد او شعر است و از طرف دیگر ماهیت هنر را نیز شعر می‌داند، توجه به رابطه بین وجود و زبان مستقیماً به مسئله هنر مرتبط می‌شود. هیدگر در ذیلی که در سال ۱۹۴۰ بر رساله کوچک *ما بعد الطبیعه* چیست؟ نگاشته است به رابطه بین وجود و زبان و به عبارت دیگر متفکر و شاعر اشاره می‌کند: *با اطاعت از ندای وجود متفکر کلامی را می‌جوید که با آن حقیقت بتواند بیان شود*^{۲۱}.

وجود سخن می‌گوید و متفکر به سخن وجود گوش فرا می‌دهد. گوش سپردن به ندای وجود مستلزم تسلیم در برابر آن و اطاعت از آن است. متفکر با نیوشیدن سخن وجود، به سخن می‌آید لذا سخن متفکر دیگر سخن او نیست، بلکه در سخن او حقیقت وجود بیان می‌شود. به همین جهت هراکلیتوس می‌گفت: «فرزانگی آن است که گوش فرا دهند، نه به من بلکه به پیام من و آن اینکه همه چیز یکی است»^{۲۲}. هیدگر در ادامه به مطلب مهمی اشاره می‌کند: «تفکر وجود کلام (زبان) را محافظت می‌کند و در این محافظت وظیفه آن را تکمیل می‌نماید»^{۲۳}.

زبان (کلام) که به تعبیر هولدرلین خطرناک‌ترین امور است نیاز به محافظت دارد. محافظت از زبان، تنها با اتصال آن به وجود حاصل می‌شود. زبان اگر از وجود و تفکر وجود دور افتاد تبدیل به هیاهو و غوغا و بلبله می‌گردد. سخنی که نسبتی با وجود و تفکر وجود ندارد ژاژخایی است. بنابراین متفکر، حافظ زبان است و با حفاظت از زبان، خانه وجود انسان را پاسداری می‌کند. هیدگر، وظیفه متفکر را نیوشیدن ندای وجود می‌داند و وظیفه شاعر را نامیدن آنچه مقدس است، می‌خواند.

بنابراین متفکر و شاعر در عین تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند به یکدیگر نزدیک‌اند و با همدیگر هم‌سخنی دارند. هر چند به واسطه آنکه ما از تفکر اصیل بی‌خبریم و تفکر را جز مشتی استدلال‌ات عقلی در جهت اثبات برخی مطالب انتزاعی نمی‌دانیم و شعر را چیزی از قبیل بیان احساسات و عواطف می‌شمریم، از این هم سخنی غافلیم: ممکن است ما چیزی در مورد نسبت بین فلسفه و شعر بدانیم، اما چیزی راجع به هم‌سخنی بین شاعر و متفکر که در نزدیک یکدیگر بر کوه‌هایی دور از همگان سکنی دارند، ندانیم.

هیدگر در سخن آناکسیمندر (۱۹۴۶) می‌نویسد: «نور وجود خود را از طریق تجربه خاص پیش از سقراطیان عطا کرد که بر اساس این تجربه آنها توانستند وجود را به سخن (واژگان) آورند. آنها وجود را بر حسب فوزیس الیاءو لوگوس تلقی کردند و در پاسخ‌شان به نشان

بلکه برای قوم خویش انجام می‌دهد، زیرا او ذاتاً انسانی است متعلق به یک قوم. او اساسی را می‌گذارد که انسان‌های دیگر می‌توانند شاعرانه در آن سکنی گزینند. شاعر اساس تاریخ قوم خویش را می‌گذارد.

روز جشنی که امر قدسی برپا داشته است، منشأ تاریخ است ... به هر حال اگر روز جشن منشایی است که ماهیت تاریخ یک قوم از آن ناشی می‌شود، اگر شاعر از این روز حاصل می‌شود، پس شاعر کسی است که اساس تاریخ یک قوم را می‌گذارد.

تاریخ یک قوم به چه معناست؟ هیدگر با نظر به ریشه لغوی لفظ تاریخ در زبان آلمانی (Geschichte) تاریخ را بخشش وجود می‌داند. این بخشش در عین حال حوالت یک قوم است که توسط متفکران آن قوم پایه‌گذاری شده است. پس شعر اساساً زمانی و تاریخی است. تاریخ هنگامی تأسیس می‌شود که شاعر با اساس (یعنی همان وجود) عهد و پیمان بندد و با این کار اجازه دهد وجود به عنوان اساس ظهور کند. تاریخ یک قوم یا ملت از طریق شاعر و با کمک او بنا نهاده می‌شود، به نحوی که او با تعلیم کاربرد اصیل زبان حوالت شاعرانه آن قوم را رقم می‌زند. تاریخ یک ملت به عنوان یک کل، مجموع انحاء متعدد ظهور وجود آن یک قوم است»^{۲۰}.

از جمله نتایج این بحث آن است که هر شعر اصیلی لزوماً باید تاریخی باشد و نیز زبان یک قوم نقشی اساسی در تاریخ آن قوم ایفا می‌کند. وجود در پیش آمد و تحقق تاریخ، نقشی مقدم و اساسی دارد و همه انحاء شعر به عنوان هم‌زبانی اصیل، عمیقاً تاریخی‌اند.

وجود و زبان

تفکر متأخر هیدگر به خصوص به رابطه بین وجود و زبان معطوف است و در آثار متعددی که در این دوره نگاشته یا به صورت درس یا سخنرانی عرضه داشته است، جنبه‌های مختلف این رابطه را مورد تأمل و دقت

وجود در تفکر به زبان می‌آید. هیدگر این معنا را در عبارت زبان خانه وجود است، بیان می‌کند. انسان در این خانه (خانه وجود=زبان) سکونت می‌کند. متفکران و شاعران محافظان این خانه هستند

شاعران محافظان این خانه هستند. ولی تفکر اصیل وقتی علمی می‌شود و صورت منطقی، اخلاقی و طبیعی به خود می‌گیرد، به پایان می‌رسد. تفکر اصیل تفکر وجود است، تفکر اصیل از وجود پیش می‌آید و متعلق به وجود است و به وجود گوش فرا می‌دهد، گرچه در انسان جای می‌گیرد. وجود است که تفکر انسان را قادر می‌کند که تفکر اصیل باشد. وجود منشأ تفکر اصیل است، پس تأمل بر ماهیت زبان بیشترین اهمیت را برای تفکری که محور اصلی خود را وجود قرار داده است واجد است. بنابراین باید از زبان تلقی کاملاً جدیدی داشت که با این تلقی از ماهیت انسان سازگار باشد. این تلقی در برابر تلقی دوره جدید از انسان و زبان است.

به عقیده هیدگر، شباهتی بنیادین بین کارکرد تفکر و شعر وجود دارد. متفکران و شاعران محافظان خانه وجود هستند. وجود خود را به انسان می‌دهد و خود را از طریق شعر آشکار می‌کند، گرچه به عنوان وجود پنهان می‌ماند، زیرا شاعر صرفاً امر قدسی را می‌نامد. ریچاردسون این مطلب را این گونه تفسیر کرده است که وظیفه شاعران نامیدن وجود در حیث ایجابی آن یعنی به عنوان امر قدسی است، در حالی که متفکر باید تلاش کند وجود را هم از حیث ایجابی آن و هم از حیث سلبی آن یعنی به عنوان پیش آمد حقیقت وجود در یابد.^{۲۷}

هیدگر در رساله *از تجربه تفکر* می‌نویسد که وظیفه تفکر اصیل، تفکر وجود است نه چیزی دیگر. وقتی تفکر به نشان وجود پاسخ می‌گوید، زبانی مناسب با این نشان وجود شروع به زایش می‌کند. شعر اندیشمندانه وجود را در زبان می‌آورد. در این شعر گرچه انسان تقدم ندارد ولی واجد جایگاهی اصیل است. شعر اندیشمندانه (Thinking Poetizing) باید از آنچه معمولاً شاعری می‌نامند، متمایز شود.

علاوه بر این بین سرایش شاعران و تفکر متفکران تمایز وجود دارد. گرچه از این حیث که هر دو از یک

وجود به سخن او گوش فرا دادند.»
هیدگر در تأملاتش بر سخنان آناکسیمندر می‌گوید:
«تفکر شعر است، تفکر حتی مقدم بر نوع خاصی از شعر در میان انواع دیگر است. تفکر وجود، طریق اساسی شعر است.»

تفکر آنچه را حقیقت وجود اعلام می‌کند، می‌گوید: تفکر وجود شعر اصیل که بر شاعری و دیگر صور هنر تا آنجا که هر هنری صورت خویش را درون ساحت زبان وجود شکل می‌دهد، مقدم است.^{۲۵} تعبیر تفکر وجود که هیدگر به کار می‌برد، واجد دو معناست: اول آن که تفکر، تفکر بر وجود است؛ یعنی تفکر اصیل تفکری است که معطوف به خود وجود است، نه آنکه صرفاً به موجودات معطوف باشد و دیگر آنکه تفکر وجود است یعنی این تفکر بخشش وجود است، از آن وجود است و فیض و موهبت وجود است. به همین جهت تفکر وجود شعر اصیل خوانده شده است و از هرگونه تفسلی بالاتر نشانده شده و بر هر نوع اشتغال به هنر مقدم داشته شده است، بلکه ریشه و اساس همه اندیشه‌ها و اشتغالات و ابداعات هنری، حتی شاعری دانسته شده است.

به نظر هیدگر هر چه هنرمند متفکرتر باشد شاعرتر است. بدین ترتیب وجود نقشی اساسی در تفکر وجود و تفکر به واسطه وجود ایفا می‌کند و به همین سبب وجود شعر را که در شعر عاملی اساسی و اولیه است، ریشه تفکر و شعر انسان می‌خواند.

در نامه‌ای در باب اومانیس^{۲۶} به نسبت متفکران و شاعران با وجود اشاره شده است. هیدگر در این نامه می‌نویسد که تفکر نسبت وجود با انسان را سامان می‌دهد. تفکر بین انسان و وجود نسبت ایجاد می‌کند. این نسبت به واسطه خود وجود برای انسان حاصل می‌شود.

وجود در تفکر به زبان می‌آید. هیدگر این معنا را در عبارت زبان خانه وجود است، بیان می‌کند. انسان در این خانه (خانه وجود=زبان) سکونت می‌کند. متفکران و

زبان نیرویی متعالی به معنای متافیزیکی نیست. زبان قربی است که در نسبت بین آسمان و زمین و فانیان و ایزدان حاصل می‌شود

سرچشمه نشأت می‌گیرند، با هم وحدت دارند ولی تفکری که از شعر متفکرانه مشتق می‌شود همچنان دارای خصلت شعری است.

یکی از مهم‌ترین آثار هیدگر در خصوص زبان، کتاب *درواه به سوی زبان*^{۲۸} است. این اثر از شش مقاله تشکیل شده است که سه مقاله آن مستقیماً به ماهیت زبان مربوط می‌شود. در این مقالات وجود در نسبت با زبان مورد تأمل قرار گرفته است.

سخن یا گفت در عین حال که اشیاء را می‌خواند، عالمی را متحقق می‌کند. عالمی را به اشیاء می‌سپارد و در عین حال اشیاء را در تقرر روشنایی عالم حفظ می‌کند. عالم وجه وجود اشیاء را به عالمی می‌آورد و عالمی را به اشیاء می‌آورد، چون عالم و اشیاء هرگز نمی‌توانند مستقل از یکدیگر باشند. این دو راه پیش آوردن چیزها نمی‌توانند از یکدیگر جدا باشند. آنها هر یک در دیگری نفوذ دارند ولی با این حال تفاوت و بینونت نیز با یکدیگر دارند. بنابراین عالم و شیء در عین آنکه دارای مرکز مشترکی هستند که ذاتی هر دوست، از یکدیگر متمایزند. تفاوت بین شیء و عالم و نیز موجود و وجود را باید به عنوان بر شیء بین آنها فهمید که هر کدام را به دیگری ارجاع می‌دهد. به این صورت که آنها را به دو قسمت تقسیم می‌کند. برش (Scisson) به معنای پیش‌آمد بینونت هستی‌شناختی و متحقق شدن به وسیله گفت اصیل وجود به عنوان لوگوس، همان چیزی است که هیدگر زبان می‌نامد. زبان به مثابه بر شیء پیش می‌آید که بین عالم و اشیاء جای می‌گیرد. اما برای آنکه این برش به وجود آید به وجود انسان نیاز هست، به وجود موجودی که ماهیتش آن را به سوی لوگوس به عنوان برش می‌کشاند، فتوح اگستاتیک (برون شدی) نسبت به گفت اصیل لوگوس مقدم بر زبان انسانی است. زبان انسانی هنگامی زبانی اصیل است که وقتی برش نیاز خود را به او نشان می‌دهد، به این نیاز پاسخ گوید. با پاسخ گفتن به گفت زبان انسان

متمايز (differentiated) شیء و عالم، موجود وجود را به زبان می‌آورد. پاسخ اصیل از طرف انسان متضمن توجه هوشیارانه به آن فراخوانی است که از سوی لوگوس به عنوان برش به او می‌رسد و این به نوبه خود متضمن آن است که انسان آنچه را به او نشان داده شده است با خاموشی پذیرا شود.

این سکوت و خاموشی مشخص‌کننده شیوه انسان فانی در پاسخ به این برش است. با این شیوه انسان فانی به طور اصیل، در زبان اصیل (aboriginal) سکونت می‌گزیند^{۲۹}. در مقاله اول کتاب در راه به سوی زبان یعنی مقاله *زبان (Die sprache)* که در سال ۱۹۵۰ نوشته شده است و تأملات بعدی هیدگر از آن ناشی می‌شود، رابطه بین تفکر و شعر به صراحت بیان نمی‌شود. مع‌هذا در این مقاله به روشنی خاطر نشان شده است که به چه معنایی متفکر باید به شعر توجه کند. هیدگر در این تأملات بر روی زبان، تلاش می‌کند تجربه‌ای از زبان حاصل کند. او تأکید می‌کند که اگر خود زبان ابتدائاً سخن یا گفت را به انسان نمی‌داد، او نمی‌توانست سخن بگوید، پس خود زبان با انسان سخن می‌گوید. سخن منحصر به آنچه گفته می‌شود نیست ولی در آنچه گفته شده است، سالم و حفظ می‌گردد. پس ما باید سخن زبان را در آنچه گفته نشده است، بیابیم و در آنچه گفته می‌شود به ناگفته‌ها توجه کنیم. در آنچه به طور ناب گفته شده است یعنی در شعری که از سخن ناشی می‌شود که منشأ حقیقی است، باید به ناگفته‌ها توجه کنیم. بنابراین با توجه به شعر اصیل است که می‌توانیم به سخن زبان گوش فرادهمیم^{۳۰}. نسبت بین تفکر و شعر در مقاله *ماهیت زبان* از کتاب در راه به سوی زبان که به سال ۱۹۵۷ نگاشته شده است نیز مورد تأمل قرار گرفته است.

وجود خود را در گفتی اصیل به انسان نشان می‌دهد. انسان باید به این گفت گوش فرا دهد و تلاش کند بدان پاسخی اصیل و درخور دهد. زبان برای آنکه تحقق پیدا کند نیازمند به زبان انسان است و با این نیاز آنچه شایسته انسان است به او اختصاص داده می‌شود. زبان انسان استقبالی است از زبان. زبان اصیل (Original) در گفت خود به انسان درود می‌فرستد و به همین ترتیب به اشیاء و عالم و وجود موجودات نیز درود می‌فرستد. گفت اصیل اشیاء و مکانی را که مناسب آنهاست فرامی‌خواند. در تحلیل نهایی مکان اشیاء، عالم است. درون یک عالم است که این گفت اشیایی را که مورد خطاب قرار گرفته‌اند می‌خواند و به عبارتی آنها را به عنوان اشیاء مورد توجه انسان قرار می‌دهد. اشیایی که این گونه فرا خوانده شده‌اند

محافظت از زبان، تنها با اتصال آن به وجود حاصل می‌شود. زبان اگر از وجود و تفکر وجود دور افتاد تبدیل به هیاهو و غوغا و بلبله می‌گردد. سخنی که نسبتی با وجود و تفکر وجود ندارد ژاژخایی است. بنابراین متفکر، حافظ زبان است و با حفاظت از زبان، خانه وجود انسان را پاسداری می‌کند.

فرا می‌دهد می‌تواند سخن گوید، تنها برای کسانی که به زبان تعلق دارند امکان گوش فرادادن به زبان و لذا سخن گفتن را به آنان می‌بخشد.^{۳۳} هیدگر این بخشش را به عنوان یک ویژگی اساسی زبان مطرح می‌کند. نسبت بین گوینده و زبان یادآور نسبت بین دازاین و وجود است. هیدگر قبلاً اظهار داشته است که دازاین تنها به لطف وجود، وجود دارد و از طرف دیگر وجود مشتاق دازاین است. زبان نیازمند به سخن انسان است و مع هذا محصول صرف فعالیت زبانی او نیست.^{۳۴} زبان حقیقی که هیدگر آن را سخن یا گفت (Saying) می‌نامد، هر ظهوری را ممکن می‌گرداند. سخن بر آزادی روشن‌نگاه مبتنی است که هر ظهوری را در آن باید جست و هر غیابی، غیاب از آن است. در آنجا هر موجود حاضر و غایبی خود را نشان می‌دهد و نامیده می‌شود.

بدین طریق آنچه در سخن گفته می‌شود، پیش آمد (ereignis) است.

پیش آمد، آزادی روشن‌نگاهی را که درون آن آنچه حاضر است، ساکن می‌شود و از آن آنچه غایب است، دور می‌گردد و در حجاب، سکونت خود را حفظ می‌کند، می‌بخشد.^{۳۵} بخشش را در اینجا نباید بر اساس مفاهیم علت و معلول و چنین رابطه‌ای فهمید. پیش آمد را نمی‌توان با کمک مفهوم دیگری توضیح داد.

بخشش و سخن پیش آمد است. وجود به مثابه حضور نیز بخشش پیش آمد است. امکانات متکثر نشان دادن و ظاهر ساختن به سخن رجوع می‌کند و سخن نیز به پیش آمد راجع است. البته نباید پیش آمد را نیرویی فرض کرد که ورای هر چیزی است و حتی ورای وجود است، بلکه باید آن را به مثابه آنچه در زبان غلبه می‌کند و آنچه در پرسش از زبان اشارت طرح می‌شود، بفهمیم.

برای درک بیش آمد به هیچ وجه نباید از زبان فراتر رویم. در اینجا جنبه جدیدی از زبان، خود را نشان می‌دهد. زبان راهی است که در آن به انسان اجازه سخن

عالمی را به گرد خویش متحقق می‌کند. این گفت اشیاء را جمع می‌کند و اجازه می‌دهد که آنچه هستند باشند.

به این ترتیب هیدگر نسبت بین انسان و زبان را تغییر می‌دهد. در ابتدای این تحلیل زبان امری مختص به انسان شمرده شده است که انسان آن را به کار می‌برد و سخن می‌گوید. ولی در ادامه ناگهان انسان کنار گذاشته می‌شود و زبان پیش می‌آید. زبان به انسان تعلق ندارد، این انسان نیست که زبان را به کار می‌برد بلکه انسان به زبان تعلق دارد و توسط آن به کار گرفته می‌شود. اما زبان را چگونه می‌توان عاملی دانست که انسان در خدمت آن قرار دارد.^{۳۶} به نظر هیدگر ماهیت زبان را باید در سخن یا گفت (Saying) یافت. سخن به معانی نشان دادن، اجازه ظهور دادن، آشکار کردن که در عین حال آشکار کردن و پنهان کردن است و بالاخره به معنای طرح افکندن آنچه عالم می‌نامیم، می‌باشد.^{۳۷} همان طور که در مبدأ اثر هنری نیز بدان اشاره شده است، این اولین مفهوم مقوم زبان است. در اینجا اجازه ظهور دادن به معنای مضاعف آزاد کردن و حفظ کردن، آشکار کردن و پنهان کردن است و زبان همچنین در نسبت با حقیقت مورد تأمل قرار گرفته است. زبان نیرویی متعالی به معنای متافیزیکی نیست. زبان قربی است که در نسبت بین آسمان و زمین و فانیان و ایزدان حاصل می‌شود.

زبان جمع‌آوری اصیل است، یعنی وحدت بخش موجودات است. زبان حقیقی زبان اشارت است. زبان با اشارت سخن می‌گوید. زبان به اشیاء و امور امکان می‌دهد که آشکار شوند و پنهان گردند.

رابطه بین زبان و اجازه ظهور دادن در همه متون هیدگر از وجود و زمان به بعد مورد توجه قرار گرفته است. اما البته اینکه چگونه این اجازه ظاهر شدن باید مورد توجه تفکر قرار گیرد و آنچه سخن می‌گوید چیست، تغییر می‌کند.

به نظر هیدگر انسان تنها چون به زبان (لوگوس) گوش

انسان اصیل انسانی است که مغلوب نیهیلیسم نیست. چنین انسانی ندای وجود را می‌تواند بشنود. با این حال در بین انسان‌هایی که طلب نیوشیدن ندای وجود دارند یا چنین استعدادی را واجدند، برخی بر دیگران تقدم دارند؛ اینها شاعران و متفکرانند

ما می‌بخشد، ساکن می‌شود. به هر حال قرابت تفکر و شعر تصادفی نیست، چنانکه گویی آنها به خودی خود می‌توانند مستقل از یکدیگر باشند. این قرابت با قرب انسان به وجود یعنی قرب انسان به وجود به مثابه زبان یا لوگوس حاصل می‌شود.

وجود در تفکر متأخر هیدگر به مثابه لوگوس و زبان مورد تفکر قرار گرفته است. در این تفکر رابطه بین تفکر و شعر اهمیت می‌یابد.

وجود خود را به انسان می‌نمایاند. نشان وجود توسط انسان اصیل شنیده می‌شود. انسان اصیل انسانی است که مغلوب نیهیلیسم نیست. چنین انسانی ندای وجود را می‌تواند بشنود. با این حال در بین انسان‌هایی که طلب نیوشیدن ندای وجود دارند یا چنین استعدادی را واجدند، برخی بر دیگران تقدم دارند؛ اینها شاعران و متفکرانند. همه انسان‌ها در جامعه زندگی می‌کنند و به قوم خویش تعلق دارند. هر قومی زبانی دارد ولی شاعران و متفکران تعلق خاطر خاصی به زبان یعنی به زبان وجود، زبانی که توسط وجود تحقق می‌یابد (لوگوس) دارند. به همان اندازه که آنها به عنوان عضوی از قوم خویش به آن زبان سخن می‌گویند، به زبان وجود تعلق خاطر دارند اما در این مسئولیت با دیگر اعضای جامعه شریک هستند.

متفکران و شاعران به یک چیز توجه دارند اما به شیوه‌های متفاوت آنها هر کدام به شیوه خویش، به تمهید پاسخی به ندای بی‌صدای وجود مشغولند. روش پاسخ آنها به این ندا متفاوت است. شعر ایستادن در امر حاضر (the present) است، توجهی اساسی است به وجود، به عنوان آنچه بوده است که از آنچه هست، پیش می‌آید. شاعر به وجود به عنوان امر قدسی توجه می‌کند. امر قدسی امری است که بوده است و از آن «آنچه هست» در سخن شاعر ظهور می‌کند.

از طرف دیگر متفکر به امر ناگفته در آنچه بوده است، هست و خواهد بود، مشغول است. هم متفکر و هم شاعر در شعر و تفکرشان پاسخ‌هایی دارند که قبل از اینکه بتوانند آنها را در تفکر یا شعرشان بیان کنند، باید ندای

گفتن یا در دسترس داشتن روشنگاهی که در آن هر موجودی ظهور می‌کند، داده می‌شود. البته این عبارت را نباید به این معنا فهمید که انسان تابع قدرتی است که با تبعیت از آن اشیاء بر او ظهور می‌کنند. بلکه منظور هیدگر نشان دادن این است که انسان به زبان انسان می‌تواند لوگوس را در واژگان اظهار کند. زبان اصیل مطابقت و همراهی با سخن، لوگوس و پیش آمد است. نسبت بین دازاین و وجود که قبلاً متذکر شدیم در این گفته هیدگر به آن اشاره شده است: «انسان به خدمت گرفته می‌شود تا سخن بی‌صدا را به صدا درآورد»^{۳۶}.

در سخن اصیل هیچ چیز قرار نمی‌گیرد مگر تجلی پیش آمدی که پنهان باقی می‌ماند. به همین دلیل است که بر اساس نظر هیدگر تجربه متفکرانه ماهیت زبان، چیزی نیست مگر آزادی حرکت پیش آمد که سخن انسان را راهنمایی می‌کند.

زبان روشنگار را می‌بخشد زیرا زبان ماهیتاً بخشش و پیش آمده است. پیش آمد واقعه‌ای منحصر به فرد نیست. پیش آمد خود را پنهان می‌کند و آشکار می‌نماید. بر اساس این آشکاری و پنهانی است که زبان پیش می‌آید و سخن انسان تحول می‌پذیرد.

همه زبان انسان در سخن پیش می‌آید و زبان اصیل به معنای دقیق کلمه همان چیزی است که در سخن پیش می‌آید، گرچه این پیش آمدها متفاوت است. هر زبان اصیلی چون به انسان فرستاده شده است، صادق و قابل اعتماد است^{۳۷}. در مقاله ماهیت زبان همچنین نسبت بین تفکر و شعر مورد توجه قرار گرفته است. شعر و تفکر در عین قرابت از یکدیگر متفاوتند. آنها شبیه امور موازیند که تنها در بی‌نهایت به یکدیگر برخورد می‌کنند، مع هذا آنچه این دو را به یکدیگر نزدیک می‌سازد پیش آمد - (er eignis) است که به واسطه آن شعر و تفکر متوجه به حضور - آمدن و سکونت‌اند.

اما اگر قرب شعر و تفکر، قربی است که ریشه در گفت وجود دارد، پس باید بپذیریم که در تفکر پیش آمد به عنوان گفت اساسی که در آن خود زبان وجود خویش را به

۲۲. کاپلستون - تاریخ فلسفه یونان ص
۲۳. مابعدالطبیعه چیست؟ صفحه ۸۹

24. HW. 303
25. ibid
26. Heidegger, *Leter on Humanism*, transl, by Frank. A. capuzzi and J Glenn Gray, in *Basic Writings* 193-242.
27. Richardson, p545
28. *Unterwegs zur sprache (us)*, Neske, 1986
29. Kokelmans, pp. 199-200
30. ibid, also, Us 9-33
31. Biemel. W, poetry and language in Heidegger, in *Heidegger on language*, Kokelmans, j. 1972
32. us. 200
33. us. 255
34. us. 256
35. ibid
36. us. 260
37. us. 264
38. Kokelmans, p. 202



بی صدای وجود را شنیده باشند. پس پاسخ‌های اصیل هر کدام به نحوی دارای ویژگی تفکر اصیل است که در آن از طریق گفت اساسی، وجود شعر اصیل را به آن انسان‌هایی القاء می‌کند که می‌خواهند و می‌توانند آن را بنیوشند. بنابراین شعر و تفکر شاعران و متفکران اصیل، شعر و تفکر وجود و به واسطه وجود است. گرچه این امر در «آنجای وجود» جای می‌گیرد، در آن انسان‌هایی که ندای وجود را شنیده‌اند و چشمان خویش را به واژه خاموش گفت وجود دوخته‌اند.^{۳۸}

باید توجه داشت که آنچه هیدگر درباره شعر می‌گوید، در مورد سایر هنرها نیز صادق است. زیرا ماهیت هنر شعر است. بنابراین تأمل درباره نسبت تفکر و شعر نه تنها به ما کمک می‌کند که آنچه را هیدگر از شعر می‌فهمد درک کنیم بلکه این تأملات مطالبی را که هیدگر در مبدأ اثر هنری در خصوص ماهیت هنر به اشاره و اجمال برگزار می‌کند، قابل فهم‌تر می‌نماید.

پی‌نوشت:

1. Being and Time P. 203(161)
2. Being and time P.205 (162)
3. Biemel. W, Poetry language in heidgger, in *Heidgger on language*, Kokelmans, Northwestern, University Press. 1972. PP 69-73
4. An introvction to Methaphysics
5. HW 59(72)
6. ibid
7. ibid
8. HW 73, 60
9. Heidegger, M. *existence and being*, transl, Brock. W, vision press, 1956. pp 261-315
10. ibid. p 307
11. ibid, 299 (35)
12. Richardson pp 440-479
13. Heidegger, M, *Holderlin and das wesen der Dichtung (HD)*, 1936, pp 83-84
14. HD. p 90
15. HD. p 730
16. HD p91
17. HD, pp 111-112
18. HD, p 98
19. Richardson. P 456
20. HD. p 83

۲۱. هیدگر، مابعدالطبیعه چیست؟ ص ۸۹، نشر پرسش،

۱۳۷۵